

نقش خاندان محمد تقی خان هزار جریبی در سرکوب شورش قلعه شیخ طبرسی

سمانه ابراهیمی وله‌موزویی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بجنورد.

چکیده

جریان بابی‌گری بعد از دستگیری علی محمد باب، وارد مرحله جدیدی شد و شورش‌هایی به راه افتاد، که از جمله آنها، شورش قلعه شیخ طبرسی می‌باشد. در این پژوهش برانیم، بررسی نماییم که خاندان هزار جریبی چه نقشی در سرکوب شورش قلعه شیخ طبرسی داشتند؟ در این پژوهش از روش تاریخی و توصیفی استفاده می‌شود. روش انجام کار به صورت کتابخانه‌ای و نحوه جمع‌آوری اطلاعات به صورت فیش‌برداری است. هدف از این پژوهش بررسی نقش خاندان هزار جریبی در سرکوب جنبش بابیه در قلعه طبرسی می‌باشد. همچنین بررسی می‌کنیم چرا این خاندان در سرکوب شورش قلعه طبرسی حضور داشتند؟ اقدامات آنها چه تاثیری در سرکوب شورش قلعه طبرسی داشته است؟ و شرکت آنها در سرکوب شورش قلعه طبرسی چه دستاوردی داشته؟ مطالعه نشان می‌دهد که خاندان حاج محمد تقی خان هزار جریبی که از خاندان‌های بزرگ شهرستان بهشهر در دوران قاجار بوده اند، جزء گروه‌های تاثیرگذار در سرکوب شورش قلعه طبرسی بوده‌اند.

کلید واژه‌ها:

بابیه، قلعه طبرسی، هزار جریب، خاندان حاج محمد تقی خان هزار جریبی، شورش بابیه، عصر قاجار

استناد: ابراهیمی وله‌موزویی، سمانه (۱۴۰۴). نقش خاندان محمد تقی خان هزار جریبی در سرکوب شورش قلعه شیخ طبرسی. تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، ۱۷۱-۱۸۳.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

جنبش بابیه در میانه قرن نوزدهم میلادی، در دوره‌های از آشفتگی سیاسی و دینی ایران قاجاری، به عنوان جنبشی اصلاح طلبانه اما انشعابی ظهور کرد. ادعای باب مبنی بر نیابت و سپس قائمیت، ساختار سنتی اعتقاد شیعی را به چالش کشید و مخالفت گسترده علما و حکومت را موجب شد. جریان بابی‌گری از زمان محمدشاه قاجار (۱۲۶۰ ه.ق) شکل گرفت. رهبری این جریان برعهده سید علی محمد شیرازی بوده است. پس از گردهمایی بدشت و اعلام تغییر شریعت، جنبش بابی‌ها وارد مرحله ای انقلابی گردید که شورش قلعه طبرسی را باید نخستین عرصه بروز آن دانست. در این واقعه، گروهی از بابیان معتقد، در واکنش به تهدیدهای حکومت، در حرم شیخ طبرسی در غرب قراخیل بخشی از قائمشهر و در نزدیکی بارفروش (بابل کنونی) پناه گرفتند و با ساخت استحکامات دفاعی، به مقابله نظامی با قوای دولتی پرداختند. این شورش یکی از نخستین و مهم‌ترین برخوردهای نظامی میان جنبش نوظهور بابی و دولت قاجار بود که در سال‌های ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۵ قمری در مازندران روی داد. این واقعه بارهبری ملاحسین بشرویه‌ای و ملامحمدعلی بارفروشی، در پی تحولات فکری پس از کنفرانس بدشت و تغییر ماهیت جنبش بابیه از یک دعوت مذهبی به حرکتی اجتماعی و انقلابی رخ داده است. شورش طبرسی ضمن آشکار ساختن تضاد میان نهادهای دینی رسمی و اندیشه‌های جدید بابی، عاملی در تشدید فضای امنیتی دوران ناصری و سیاست‌های سرکوب-گرایانه امیرکبیر علیه جنبش‌های دینی مخالف بود. این جنبش که ماه‌ها ادامه داشت با سقوط قلعه و قتل رهبرانش پایان پذیرفت، اما اهمیت تاریخی آن در شکل‌گیری مسیر بعدی جنبش بابیه و بعدها پیدایش آیین بهائی، انکار ناپذیر می‌باشد. همایش بدشت که با اشاره علی محمد باب در روستای بدشت در هفت کیلومتری شرق شاهرود در مسیر راه مازندران - هزارجریب - شاهرود، در نزدیکی بسطام کنونی برگزار شده بود، بخشی از املاک خاندان محمدتقی خان هزارجریبی به شمار می‌آمد. یکی از دلایل ورود فرماندهان خاندان هزارجریبی در سرکوب شورش بابیه همین مسأله می‌باشد. بنابراین در این مقاله بررسی می‌نمایم، چرا خاندان هزارجریبی در سرکوب شورش قلعه طبرسی حضور داشتند؟ واقدامات آنها چه تأثیری در سرکوب شورش قلعه طبرسی داشته است؟ و شرکت آنها در سرکوب شورش قلعه طبرسی چه دستاوردی داشته است؟ مطالعه نشان می‌دهد که خاندان هزارجریبی جزء گروه‌های تأثیرگذار در سرکوب شورش قلعه طبرسی بوده‌اند.

بیان مسأله

در این پژوهش سوال اصلی که مطرح می‌شود اینست؛ خاندان محمدتقی خان هزار جریبی چه نقشی در سرکوب شورش بابیه در قلعه شیخ طبرسی ایفا نمودند؟ همچنین به این مسئله می‌پردازیم که بابی‌ها چه کسانی بودند؟ خاندان هزارجریبی چه کسانی بودند؟ چرا خاندان هزارجریبی در سرکوب شورش قلعه شیخ طبرسی حضور داشتند؟ و حضور آنها در سرکوب این شورش چه تأثیر و دستاوردهای داشت؟ دلیل بابیه در به راه اندازی شورش قلعه شیخ طبرسی چه بود؟ پاسخ ما براساس بررسی‌ها بر این فرض استوار است که اقدامات خاندان محمدتقی خان هزار جریبی در سرکوب شورش بابیه قلعه شیخ طبرسی نتایج مثبتی به همراه داشته است و جزء گروه تأثیرگذار در سرکوب شورش بابیه بوده‌اند. واقدامات آنها بخصوص جعفرقلی خان هزار جریبی و طهماسب‌قلی خان هزارجریبی در سرکوب این شورش درخور توجه می‌باشد.

ضرورت تحقیق

اغلب نوشته‌های تاریخی به بازخوانی چگونگی پیدایش و سیر تاریخی فرقه بابیه پرداخته‌اند و درباره آنان سخن بسیار گفته‌اند و کوشیده‌اند فعالیت‌های سیاسی- اجتماعی فرقه بابیه و چگونگی سرکوبی این جنبش را مورد بررسی قرار دهند ولی در این نوشته تلاش می‌شود، نشان داده شود که چگونه خاندان‌های کوچک محلی در شمال کشور برای حفظ منافع و عقاید خود در برابر شورش بابیه قلعه شیخ طبرسی ایستادند و با اطاعت از فرمان پادشاه در سرکوب این شورش حضور یافتند.

اهداف

شناخت نقش خاندان هزارجریبی در سرکوب شورش بابیه در قلعه شیخ طبرسی و تاثیرگذاری و دستاوردهای آنها در سرکوب این شورش می‌باشد.

روش تحقیق

در این پژوهش از روش تحقیق تاریخی و توصیفی استفاده شده است. روش انجام کار به صورت کتابخانه‌ای و نحوه جمع‌آوری اطلاعات به شیوه فیش‌برداری است. در این روش تلاش براین است تا حقایق گذشته از طریق جمع‌آوری اطلاعات، ارزشیابی و بررسی صحت و سقم اطلاعات به صورت منظم و عینی ارائه شود. و نتایج قابل دفاعی را در ارتباط با سوالات اصلی پژوهش بدست آورد. بنابراین در این روش براساس تنالی و ترتیب زمانی وقایع به سازماندهی اطلاعات با تأکید بر منابع اصلی و پردازش و استنتاج از آنها پرداخته می‌شود.

شرح احوال فرقه بابیه

از زمان فتحعلی‌شاه جامعه ایران به خاطر شکست‌های ایران در جنگ با روسیه و از دست رفتن سرزمین‌های زیاد و معیشت بد مردم سرخورده و مأیوس بود. براساس آموزه‌های علمای شیعه این شرایط نوید ظهور یک منجی را می‌داد. در چنین شرایطی بود یکی از علما و متکلمین شیعه در قرن دوازدهم هجری به نام شیخ احمد احسائی در ایران و عراق به نشر مبادی خود پرداخت و در سال ۱۲۴۲ ه. ق در کربلا درگذشت (قدیانی، ۱۳۸۱: ۲۸۱). طرفداران او به شیخیه معروف شدند. شیخ احمد با تغییر اصول دین دو اصل از آن را حذف کرد که یکی عدل و دیگری معاد بود. او در مورد عدل می‌گوید که نمی‌بایست یکی از صفات خدا را به عنوان اصلی از اصول دین بر دیگر صفات او ترجیح داد چه تمام صفات خداوند یکسان است و عدل را بر سایر صفات برتر شمردن جایز نیست. در مورد معاد هم نظرش این بود که روز قیامت انسان با این عنصر کنونی تجدید حیات نمی‌یابد، بلکه با عنصر ((هورقلیانی)) یعنی با موجودیتی دیگر غیر از آنچه ترکیبات بدن ما را تشکیل می‌دهد، زنده می‌شود. شیخ احمد در مورد امام دوازدهم، بر همین مبنا، نظری مشابه دارد و می‌گوید: حضرت صاحب الزمان به جهان ((هورقلیا)) رفت و نوید داد که امام غایب در قالب و کالبد دیگری پیدا خواهد شد، همین نظر و عقیده بود که علی محمد شیرازی آنرا سرمایه کرد و بر آن انگشت نهاد (افراسیابی، ۱۳۷۱: ۷-۸). پس از مرگ شیخ احمد پیروانش به شدت و حرارت تمام دنبال نظریات وی را گرفتند که از جمله سید کاظم رشتی را باید نام برد. او از بزرگترین و برجسته‌ترین شاگردان

احمد احساسی بود و در هجویات استاد بود او هفده سال به جای شیخ احمد احساسی نشست آنچه خواست کرد و کسی را به جانشینی خویش انتخاب نکرد همین امر باعث شد تا بعد از او شیخیه به چند گروه تقسیم شود (افراسیابی، ۱۳۷۱: ۸). از شاگردان برجسته کاظم رشتی، ملا حسین بشرویه می باشد.

یکی دیگر از افرادی که در مجلس درس سید کاظم رشتی در عتبات به مدت یک سال حضور داشت، سید علی محمد فرزند سیدرضا شیرازی بود. او بعد از چندی از کربلا به بوشهر رفت و به ریاضت پرداخت و برای تسخیر ارواح به مدت چهل روز در آفتاب سوزان بوشهر به ذکر ادعیه و اوراد اشتغال ورزید و اندکی بعد به کوفه رفت و ۴۰ روز در مسجد کوفه معتکف شد و از آنجا سودای پیشوایی و ریاست مذهب در مغز او پیدا شد سپس به مکه رفت و سرانجام به بوشهر بازگشت. در آنجا جمعی از مردم ساده لوح بی عقیده و لابلالی را به دور خود گرد آورد (شمیم، ۱۳۷۵: ۱۵۱).

او در سال ۱۲۶۰ ق، درست بعد از هزار سال پس از تاریخ غیبت امام دوازدهم که به عقیده شیعه در سال ۲۶۰ ه. ق غیبتشان شروع شده بود، علی محمد خود را به عنوان شیعه کامل و رکن رابع باب خواند و غرض او از اختیار این کلمه این بود که نایب امام بخواند و بالاخره پا را فراتر گذاشت و خود را به عنوان امام غایب دانست که در طی هزار سال شیعیان انتظار ظهور او را داشتند و کتابی آورد به نام ((بیان)) که آن را به زعم خود نسخه کننده قرآن می پنداشت (اقبال، ۱۳۸۴: ۷۶۱). البته ملاحسین بشرویه یکی از کسانی بود که علی محمد نزد او ادعای نایب امام زمان بودن نمود، از آنجایی که بعد از کاظم رشتی جانشینی تعیین نشد ملاحسین برای پیدا کردن باب از عتبات به قصد رفتن به خراسان خارج شد و زمانی که به شیراز رسید با علی محمد ملاقات کرد و براساس آموزه های کاظم رشتی ادعای باب را باور نمود. این امر باعث شد علی محمد ادعای خود مبنی بر نایبیت امام زمان (عج) را آشکار نماید.

«مردم ایران که همه ی امیدهای خود را به ظهور امام غایب بسته و هزار سال شب و روز (عجل الله فرجه) گفته بودند حال که می شنیدند کسی برخاسته و خود را امام زمان یا باب او می خواند خواهی نخواهی به جنب و جوش افتادن و برخی آهنگ شیراز کردند تا به دیدن سید باب برسند.

علی محمد دعوات خود را به بلاد فارس فرستاد و به آنها دستور داد به هر طریقی که ممکن است اسم وی را بالای ماذنه ها و منابر یاد کنند و بعد از آن وسایلی فراهم سازند تا به سفر حجاز بروند؛ زیرا مسلمین در انتظار آن بودند که مهدی موعود از مکه ی معزمه از میان رکن و مقام با شمشیر ظاهر شود، به خاطر همین باب برای اینکه مردمان ساده را فریب دهد موضوع سفر حجاز را به اصحابش پیشنهاد کرد؛ غریب به هجده نفر از آنها از این طرح استقبال نمودند. سپس از کوفه به بغداد و از آنجا به بصره رفتند و از بصره با کشتی به قصد حجاز حرکت نمودند.

بایان می گویند باب به حجاز مسافرت نمود، به مکه هم رسید و در مجمع بزرگی دعوت خود را اعلام کرد و بر مسلمین اظهار داشت در حالی که مسلمین این موضوع را انکار می کنند و چنین اعتقاد دارند که باب موفق به مسافرت به حجاز نشد؛ زیرا دریا طوفانی شد و باب از غرق شدن در دریا ترسید و به این جهت با پیروان خود در بندر بوشهر از کشتی پیاده شدند. باب در مدت اقامت خود در بوشهر چند رساله به زبان فارسی و همچنین فارسی - عربی نوشته بود که از جمله ی آنها رساله ی بیان است که قبلاً ذکر شد.

این کتاب را، کتاب شریعت و احکام خود قرار داده بود و احکام مذهب جدید خویش را در آن گنجانیده بود. او اخبار و احادیث نبوی را چنان که دلش خواسته بود و طوری که شریعتش را تایید کند تاویل کرده بود. ولی تمام عبارات عربی کتبش غلط و عبارات فارسی اش هم، پیچیده و نارسا بود. چنان که گفتیم علی محمد باب مبلغینی به اطراف فارس فرستاد که چند تن از آنها به اصفهان وارد شدند.

والی اصفهان در آن زمان مردی تازه مسلمان از امرای گرجستان بود که آقا محمد خان در ماجرای حمله به گرجستان به عنوان اسیر او را به ایران آورد، اسم این مرد منوچهرخان بود. او برای جلب دوستی شاه ظاهراً مسلمان شد. وقتی خبر ورود مبلغین باب به او رسید آنها را به دربار خود فرا خواند و از باب دعوت کرد که به اصفهان بیاید. باب در همین زمان در زندان شیراز بود نمایندگان والی اصفهان او را ربودند و به اصفهان آوردند. علمای اصفهان چاره‌ای جز اطاعت از والی نداشتند و به ظاهر به استقبال باب رفتند و والی اصفهان باب را در منزل سلطان العلماء ساکن کرد. در این زمان مردم و علما از باب خواستند سخنان خود را بر روی کاغذ بیاورد تا آنها بتوانند اصول عقاید وی را از روی نوشته‌هایش استخراج کنند باب هم تقاضای مردم را پذیرفت و رساله تفسیر سورة کوثر خود را نوشت. از آنجایی که باب در این کتاب از شریعت اسلام عدول کرده بود مردم دست به اعتراض زدند و از والی خواستند تا او را مجازات کند. ولی والی قبول نکرد، لاجرم مردم به علما شکایت کردند و آنها والی را زیر فشار گذاشتند تا جلسه مناظره‌ای تشکیل دهد. در این جلسه مناظره باب شکست خورد و سرانجام علمای اصفهان حکم به قتل باب دادند. ولی والی اصفهان از قتل او خودداری کرد و برای آرام کردن علما او را زندانی نمود. علمای اصفهان از آنجا که حمایت روز افزون منوچهرخان از باب را دیدند خود نامه‌ای به صدراعظم وقت میرزا آقاسی نوشتند و خواستار رفع فتنه او شدند. به فرمان میرزا آقاسی باب به تهران گسیل داده شد و از آنجا به ماکو، و از ماکو به چهریق فرستاده شد (افراسیابی، ۱۳۷۱: ۱۵۲-۱۲۲).

وجود باب در زندان چهریق باعث یک سری شورش‌هایی گردید، از جمله آنها شورش قلعه شیخ طبرسی بود در مازندران بود. سرانجام باب در شعبان ۱۲۶۶ به فتوی علمای تبریز تیر باران شد (اقبال، ۱۳۸۴: ۷۶۱).

موقعیت قلعه طبرسی

این قلعه در قراخیل در آبادی‌های غرب قائمشهر واقع شده است. این مکان تا سال ۱۲۶۴ ه. ق. بقعه و گورستان بوده است، اما از سالی که واقع شورش بابیه در آن اتفاق افتاده به قلعه شیخ طبرسی موسوم شد، مرحوم اسماعیل مهجوری مقبره شیخ طبرسی (ابومنصور احمد بن علی) را که از علمای بزرگ قرن هفتم مازندران بوده در این مکان دانسته است (مهجوری، ۱۳۵۳: ۵۴).

این قلعه از موقعیت استراتژیک برخوردار می باشد زیرا درست در نقطه ای واقع شده که باتلاق‌های شمالی پایان یافته و جنگل های انبوه مازندران آغاز می شود، این بنا با ابعاد تقریبی ۱۰۰ متر طول و ۷۰ متر عرض، در فضایی پوشیده از علف و درختان انار وحشی قرار گرفته و توسط استحکامات ابتدایی خاکی و تیرک های چوبی احاطه شده است. در جریان قیام بابیه در سال ۱۲۶۴ ه. ق، بایان این نقطه را به عنوان پایگاه دفاعی برگزیدند و با احداث خندق و استحکامات دفاعی، محل را به قلعه ای مستحکم تبدیل کردند.

راه‌های منتهی به قلعه عملاً محدود و به چند مسیر باریک از میان جنگل و باتلاق بود که کنترل و دفاع از آن برای مدافعان آسان تر بود. همچنین موقعیت قلعه، امکان تأمین آذوقه و ارتباط با روستاهای اطراف را در ابتدا میسر می ساخت، ولی با شدت گرفتن محاصره، تمامی راه‌ها برای شورشیان قطع شد. گرچه ساختار قلعه در مقایسه با دژهای سنگی سنتی بسیار ابتدایی بود، اما تلفیق پدافند میدانی با مزیت های اقلیمی موجب شد تا ارتش قاجار ماه ها نتواند آن را به سادگی تسخیر یا نابود کند.

معرفی منطقه هزارجریب

هزارجریب به منطقه‌ای کوهستانی اطلاق می‌شود که در جنوب شهرهای ساری، نکا، بهشهر، گلوگاه، بندرگز و کردکوی، واقع شده‌است و از شرق به چمن ساور و دامغان، از جنوب به سمنان، از غرب به فیروزکوه و سوادکوه و از شمال به اراضی جلگه‌ای استرآباد و مازندران محدود می‌شود. هزارجریب از دو بخش چهاردانگه و دودانگه تشکیل شده‌است؛ دودانگه در سمت غرب و چهاردانگه در سمت شرق. زمانی که بهشهر در سال ۱۳۲۳ خورشیدی به شهرستان تبدیل شد. بخش هزار جریب دارای سه دهستان شد: ۱. دهستان شهریاری ۲. دهستان یخکش ۳. دهستان هزارجریبی (عسگری، ۱۳۵۰: ۳۲۸)

رایینو می‌نویسد: چهار دانگه هزارجریب چهار بخش است: یانسر، سرخ گریوه، یخکش و سورتیچ و در مورد «پانه سر» ادامه می‌دهد: «پانه سراز انزان کوه در شمال، تا شاه‌کوه در جنوب وسعت دارد و همچنین از بلوک «ساور» در مشرق، تا سرخ گریه در مغرب» (رایینو، ۱۳۶۵: ۹۷)

«پانه سر» که خاستگاه خاندان سردار محمدتقی خان می‌باشد، بیش از ۷۶۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد (ریاحی، ۱۳۷۹: ۲۵). این سرزمین زمستان‌هایی بسیار سرد و تابستان‌هایی معتدل دارد. بخش پانه سر و سرخ گریوه، در مرکزیت دهستان‌های شهریاری و هزارجریبی قرار دارد. که خود نشان از نفوذ خاندان‌های شهریاری و هزارجریبی است. بناهای مسکونی به جا مانده از آنان چون خانه شهریاری در «سرخ گریوه» و «پانه سر» نشانی از حاکمیت طولانی مدت این خاندان در این منطقه می‌باشد.

خاندان حاج محمدتقی هزارجریبی

خاندان حاج محمدتقی هزارجریبی از خاندان‌های حکومتگر محلی بودند که نیای بزرگ این خاندان شخصی به نام صادق سلطان بوده است. وی شخصی شاخص و ممتازی بود که در روزگار کشمکش زند و قاجار به خان قاجار یاری رساند و منطقه هزار جریب و غرب استرآباد تیول او شد. اما از افراد شاخص این خاندان که بحث این مقاله درباره رشادت‌های فرزندان وی در سرکوب شورش بابیه می‌باشد، حاج محمدتقی خان هزارجریبی می‌باشد. حاج محمد تقی فرزندان به نام‌های: ۱. محمد صالح خان ۲. مرتضی قلی خان ۳. جعفر قلی خان ۴. عباس قلی خان ۵. طهماسب قلی خان (جد طهماسبی‌های سرخ گریه و بهشهر می‌باشد) ۶. نجف قلی خان (جد مصباح هزارجریبی و مسعود هزارجریبی، منصور هزارجریبی، نجفی‌ها، تیموری‌ها می‌باشد که امروزه در روستای سارو و شهرستان بهشهر و کردکوی و گرگان و... زندگی می‌کنند) ۷. طلا خانم (تهمینه) (منصوریان، ۱۳۸۹: ۶۵). نویسنده کتاب سارو نورعلی منصوریان از نوادگان این خاندان می‌باشد.

خاندان محمدتقی خان هزار جریبی (بالارستاقی) در اصل از مردم فیروزکوه، قزن چاه (اندریه) بودند که به منطقه ای به نام بالارستاق یا بالاخیل در فاصله دو کیلومتری شرق روستای سرخ گریه استقرار داشتند و به مرور زمان به پایین دست‌تر (سرزمین هموار فعلی سرخ گریه) شکل گرفت آمدند. به علت بیلاق و قشلاق و کوچ از آنجایی که ملک سارو از سوی شاه قاجار به عنوان ملک شخصی به حاج محمدتقی خان داده شد، بنابراین خاندان وی ملک سارو را برای قشلاق خود انتخاب نمودند که هم اکنون اکثر افرادی که در روستای سارو زندگی می‌کنند از نسل محمدتقی خان می‌باشند. فورسکیو درباره یکی از نوادگان محمد تقی خان می‌گوید: «مسعودالملک متولد ۱۲۸۷ ق (۱۸۷۰م) است. پسر حاج نجف قلی خان امیر پنجه افسر موروئی فوج هزارجریب، که مسعود الملک از او ۱۵ روستا

ارث بردو از آنها ۱۴ روستا در بیلاق چهاردانگه و یک روستا در دو مایلی اشرف به نام «ساروق» است که قشلاق اوست و بیلاق او نیز «سرخ گریه» است. (منصوریان، ۱۳۸۹: ص ۶۵). خاندان های حکومتگر همیشه افواجی را در اختیار داشته اند تا در هنگام ضرورت به کمک دولت بشتابند. افواج این منطقه همیشه به کمک دولت رفته اند و برای سرکوب ترکمن-های منطقه استرآباد همیشه آماده بوده اند. اعتماد السلطنه افواج ثلاثه هزارجریب را با نمره های ۴۷، ۴۸، ۴۹ معرفی می کند (میرزا ابراهیم، ۱۳۵۵: ۱۰۲-۱۰۳). این افواج در سال ۱۲۲۶ ق جزء نیروهایی بوده اند که به دستور عباس میرزا نایب السلطنه با روس ها جنگیدند. مهدی خان بالارستاقی فرماندهی فوج هزارجریب را برعهده داشت (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۱۳-۲۱۴). در سال ۱۲۴۳ ه. ق نیز این فوج به همراه افواج گرایلی ها، اوصانلو، افغان، استرآبادی و ترکمان که ده هزار نفر می شدند، در جنگ دوم ایران و روسیه نیز شرکت داشتند (هدایت، ۱۳۳۹: ۶۸، اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۵۷۷-۱۵۸۱).

دلایل شرکت خاندان محمد تقی خان هزارجریبی در واقعه شیخ طبرسی

الف: حضور بایان در منطقه بدشت از مناطق تحت حاکمیت خاندان هزارجریبی

بدشت روستایی است در یک فرسنگی بسطام در آن زمان این روستا بخشی از سرزمین تحت کنترل خاندان هزارجریبی بود. بایی ها در بدشت اجتماعی را شکل دادند. در اجتماع بدشت ۸۱ نفر از بایی های ایران شرکت داشتند و حدود سه هفته به گفت وگو پرداختند، میرزا حسین علی نوری در فراهم آوردن امکان برگزاری این همایش نقش مهمی داشت (خاوری، ۱۹۹۱: ص ۲۸۵). رهبری اجلاس واقعه بدشت در اصل برعهده چهارنفر بود: ۱. ملامحمد علی بارفروشی ۲. ملاحسین بشرویه ۳. طاهره قره العین ۴. میرزا حسینعلی نوری

قره العین ابتدا به بدشت رسید سپس ملاحسین بشرویه و محمدعلی بارفروشی از خراسان رسیدند و باهم دیدار نمودند و به مشورت پرداختند (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۱۴). این اجتماع دو هدف را دنبال می کرد: یک نجات محمد علی باب از زندان چهریق و دیگری تعیین تکلیف بابیت و اعلام مخالفت و جدایی صریح از اسلام (خاوری، ۱۹۹۱: م ۲۶۱-۲۶۵). در بدشت بین قره العین که خواستار جدایی کامل آئین باب از اسلام و اقدام نظامی برای دفاع از جامعه بایی بود و محمد علی بارفروشی از سوی دیگر که محافظه کارتر بود و در ابتدا خواستار آن بود که این آئین در قالب جنبشی با هدف نوزایی اسلام باقی بماند، درگیری ایجاد شد. و همین امر باعث شد راه محمدعلی بارفروشی و ملاحسین بشرویه از طاهره قره العین و حسینعلی نوری جدا شود. بی تردید در اجتماع بدشت سران بایی تصمیم به یکسره کردن کارگرفتند، زیرا پس از آن اجتماع، شورش های مسلحانه در شمال به وقوع پیوست. در بدشت این فرقه به رهبری قره العین از دین و اندیشه های اسلامی جدا شدند (زاهد، ۱۳۸۰: ۱۸۷).

ب: شورش مردم مناطق تحت سلطه خاندان هزارجریبی به دنبال حضور بایان در این منطقه

بعد از خروج قره العین و یارانش از دین و اندیشه های اسلامی و برداشتن حجاب توسط طاهره قره العین، عده ای بی دینی بر مذاقشان خوش آمد و بنا بر رهایی از قیود گذاشتند و اعمال خلاف متعددی از آنها سر زد تا اینکه ساکنین روستای بدشت از این وضع خسته شدند و شب هنگام به آنها حمله بردند (اعتضادالسلطنه ۱۳۴۱: ۱۴۳). بعد از رفتارهای بابیه در بدشت، حمله مردم آنجابه بایی ها، طاهره قره العین همراه با محمد علی بارفروشی و ملاحسین به سمت مناطق دیگه هزارجریب رفتند و در روستای نیالا واقع در هزار

جریب توقف نمود، مردم نیالا نیز به دلیل اعمال خلاف عفت اسلامی او و همراهانش را از روستا بیرون نمودند (زعیم الدوله، ۱۳۴۶ ش: ج ۳، ۱۳۵). ایجاد شورش در منطقه تحت نفوذ خاندان هزارجریبی را می‌توان یکی از عوامل ورود این خاندان در سرکوب فتنه بابیه قلعه شیخ طبرسی دانست.

ج: کمک به دولت مرکزی

عامل دیگر حضور این خاندان در سرکوب فتنه بابیه به خاطر آن بود که خاندان های حکومتگر همیشه افواجی را در اختیار داشتند تا در هنگام ضرورت به به کمک دولت بشتابند. سه منطقه یخکش، شهریار و هزارجریب افواجی داشتند که از آنها با عنوان «افواج ثلاثه هزارجریب» یاد شده است. افواج این منطقه همواره به کمک دولت رفته اند و برای سرکوب ترکمان های منطقه استرآباد آماده بوده‌اند. این افواج بیشتر زیر نظر حاکمان استرآباد انجام وظیفه می کردند. اعتماد السلطنه افواج ثلاثه هزارجریب را با نمره های ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ معرفی می کند (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۳: ۳۶۸). این افواج در سال ۱۲۲۶ قمری جزو نیروهایی بوده اند که به دستور عباس میرزا با روس ها جنگیدند. مهدی خان بالارستاقی فرماندهی فوج هزار جریب را برعهده داشت (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۱۴-۲۱۳). در سال ۱۲۴۳ نیز از حضور این فوج به همراه افواج گرایلی، اوصانلو، افغان، استرآبادی و ترکمان که ده هزار نفر می شدند، در جنگ دوم ایران و روسیه حضور داشته اند (هدایت، ۱۳۳۹: ۶۸۰) بدین صورت در قیام بابیان در قلعه طبرسی از جمله افواجی که به آن جا اعزام شدند فوج هزارجریب بود.

این فوج به فرماندهی محمد صالح خان و سرتیب جعفر قلی خان بالارستاقی، فرزندان حاج محمدتقی خان هزارجریبی، که از افراد بسیار شاخص این خاندان محسوب می شد، و نوۀ حاج محمد تقی خان، به نام طهماسب قلی خان به منطقه قلعه طبرسی اعزام شدند. جعفر قلی خان در جانب غربی قلعه شیخ طبرسی در عرض سه روز برجی عظیم بنا کرد. افراد او که خسته شده بودند، می خواستند کمی استراحت کنند اما مهدی قلی خان دستور داد راه سنگر را در پیش بگیرند و کار سنگر را به اتمام برسانند، سربازان از خستگی هریک به گوشه ای می گریختند. جعفر قلی خان و میرزا عبدالله روانه سنگر شدند و هریک در برج خود جای گرفتند. سربازان آنها به خاطر خستگی که داشتند خوابیدند. بابیه که نگران ورود آنها بودند وقتی تعداد کم و غفلت آنها را دیدند با دویست مرد به سوی آنها حمله نمودند. در طی حمله بابیه به برجی که تحت فرماندهی جعفر قلی خان بود، ایشان دو تن از بابیه را با گلوله کشت و دوتن را نیز سربازانش کشتند، با این همه جماعت بابیه نترسیدند و با شمشیرهای خود به سمت جعفر قلی خان رفتند و در درگیری بابیان توانستند بر او زخم های وارد کنند، جعفر قلی خان خود را به میدان خندق اطراف برج انداخت. بابیان پس از او آهنگ برادرزاده اش طهماسب قلی خان نمودند و در درگیری با او موفق شدند یک نیمه سر او را ببرند. در این گیرودار اصحاب محمدعلی بارفروش از فراز دیوار قلعه مدام اطراف را گلوله باران می کردند، تا مبادا از لشکرگاه کسی به مدد سپاهیان هزارجریبی بیایند. پس از قتل طهماسب قلی خان و جراحت جعفر قلی خان بابیه از برج بیرون آمدند، راه قلعه طبرسی را در پیش گرفتند و وقت عبور جعفر قلی خان را در خندق یافتند، دوباره با تبری او را زخمی نمودند و فکر کردند که او را کشتند. بعد از عبور بابیه، میرزا عبدالله که فرماندهی برج دیگری را برعهده داشت به میان خندق آمد و جعفر قلی خان را از خندق بیرون آورد و به لشکرگاه برد. خویشاوندان جعفر قلی خان او را مداوا نموده و بعد دو روز به ساری انتقال دادند. مهدی قلی خان [حاکم مازندران] زمانی که از انتقال او به ساری مطلع شد، خشمگین شده و دستور داد او را به لشکرگاه بیاورند، در این رفت و آمدها بدن جعفر قلی خان تاب نیاورد و از دنیا رفت (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۳/۳-۷۰، اعتضاد السلطنه، ۱۳۴۱:

۵۵-۴۵، مهجوری، ۱۳۴۵: ۲/ ۱۷۶-۱۷۳). البته خاندان هزارجریبی حتی بعد از کشته شدن دوتن از افراد خاندانشان به دست بابیه همچنان به تلاش خود در سرکوب شورش ادامه دادند فرماندهی این فوج به محمد صالح خان برادر جعفر قلی خان سپرده شد، او همراه با سربازان، سرانجام خود را به بالای یکی از برج‌های قلعه طبرسی رساند و در تصرف قلعه طبرسی نقش اساسی ایفا نمود.

سرنوشت خاندان محمد تقی خان هزارجریبی بعد از ختم غائله شورش قلعه شیخ طبرسی

بعد سرکوب شورش ناصرالدین شاه به پاس زحماتی که جعفر قلی خان و خاندان هزارجریبی در سرکوب شورش بابیه کشیدند و جانشان را در این راه از دست دادند، قریه سدن رستاق گرگان را به عنوان خون بهاء به خانواده هزارجریبی واگذار نمود (قلعه‌بندی، ۱۳۴۷: ۱۸۸). گویا دوتن از بابیان قلعه طبرسی که بعد از سرکوبی دستگیر شدند را، به خاندان هزارجریبی تحویل دادند تا به واسطه کشتن اعضای این خاندان، آنها را قصاص کنند.

این خاندان بعد از ختم قائله بابیه همچنان به فعالیت های خود در دوره قاجار ادامه دادند. از جمله می توان از یکی از افراد این خاندان، مسعودالملک هزارجریبی نام برد که مردی دانش پرور بود. او در دوران استبداد صغیر با مشروطه خواهان همکاری داشت و در تحصن مشروطه خواهان در استرآباد، در مسجد جامع شهر، خود با ۲۰۰ چریک مسلح از منطقه سدن رستاق، چنانچه گفته شد این منطقه به عنوان خون بهاء به خاندان هزار جریبی داده شد، به مشروطه خواهان پیوست (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۱/ ۱۰۲).

همچنین در واقع بازگشت محمدعلی شاه به ایران او در برابر سپاه علی خان ارشدالدوله در دامغان در ایستاد، اما کامیاب نبود و به هزارجریب عقب نشینی کرد (همان: ۲۷۵). خاندان هزار جریبی حتی در دوران رضاشاه نیز نفوذ خود را از طریق مسعودالملک در دربار و دولت رضاشاه حفظ کردند. مسعود الملک توانست در دوره هفتم، هشتم، نهم، و دهم به عنوان نماینده مردم گرگان به مجلس شورای ملی راه یابد (مهجوری، ۱۳۴۵: ۲/ ۲۳۷). خاندان هزارجریبی بعد از حکومت پهلوی در زمان انقلاب نیز همچنان از قدرت و نفوذ و ثروت برخوردارند به طوری افرادی از این خاندان هنوز به عنوان مسئولان کلیدی استان گلستان و مازندران فعالیت می کنند و بازماندگان این خاندان در بهشهر و گرگان هنوز هم از ملاکان و بزرگان منطقه به حساب می آیند. آنها هنوز هم منطقه سرخ گریه در هزارجریب بهشهر را به عنوان املاک خانوادگی خود در اختیار دارند.

واقعۀ شیخ طبرسی

در میان شورش های بابیه بدون شک شورش قلعه شیخ طبرسی از مهم ترین آنها می باشد. ملاحسین بشروئی نخستین مؤمن به سید علی محمد باب و از رهبران جنبش بابیه بود. او ابتدا در مشهد به تبلیغ بابیه پرداخت و به رهنمود باب پرچم های سیاه را در مشهد برافراشت و به سمت غرب حرکت نمود، این حرکت برای دولتیان و سلسله مراتب مذهبی کاملاً معنی دار بود. چون یک روایت معروف منتسب به پیامبر (ص) وجود دارد که می فرمایند: «هرگاه دیدید از خراسان گروهی با پرچم های سیاه حرکت می کنند، به نزد آنها بروید زیرا آنجا امام مهدی را خواهید یافت.»

شورش قلعه طبرسی از آنجایی آغاز شد که ملاحسین از مشهد به سوی مازندران حرکت نمود (نبیل زرنندی، بی تا: ۲۹۱). او به همراه محمدعلی بارفروشی و طاهره قره العین در بدشت در نزدیکی های بسطام به هم رسیدند. چنانکه گفته شد به خاطر مقاومت مردم بدشت آنها مجبور به ترک این روستا شدند، سپس به سوی روستاهای دیگر هزارجریب رفتند که مردمان آن روستاها نیز بخاطر بدعت و

بی دینی آنها در مقابلشان مقاومت نمودند. آنها منطقه هزار جریب را ترک کردند و به سمت بهشهر آمدند، آنها زمانی وارد بهشهر شدند شب را در پشت باغشاه [پارک ملت کنونی بهشهر] اردو زده و به استراحت پرداختند، پس از چند روز توقف در بهشهر راهی بارفروش [بابل کنونی] گردیدند (قلعه بندی، ۱۳۴۷: ۱۸۷).

زمانی که ملا حسین بشرویه که بعداً از جانب پیروان باب به «سیدالشهداء» موسوم گردید با جماعتی در حدود دویست نفر وارد بارفروش شد (مهبجوری: ۱۳۴۵، ۱۹۲/۲). آنها با مخالفت شدید مردم بابل روبه رو گردیدند و حتی زد و خوردی میان آنها روی داد، تا اینکه ملاحسین با اصحاب از شهر بیرون آمدند و در میدان سبز در کاروانسرا منزل گرفتند (سپهر: ۱۳۷۷، ۳/ ۷۵-۶۱).

از جمله مخالفان و کسانی که در سرکوب فتنه بابیه نقش ایفا نمود ملا محمدسعید بارفروشی مازندرانی معروف به «سیدالعلماء» بود. فقاقت و استادی ایشان مسلم همگان بود و از نفوذ و موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بودند. حکم او در مسائل نافذ و لازم‌الاجراء بود. از این رو در در برخورد با مسائل و پدیده‌های اجتماعی در صورتی که حکمی صادر می کرد، عوامل حکومتی و شاه نیز برای او نهایت احترام قائل بودند. از این رو باید گفت، نفوذ و موقعیت اجتماعی ایشان موجب حل بسیاری از مشکلات، از جمله عامل اصلی ریشه کن کردن فتنه بابیت در منطقه بارفروش به شمار می رود. ایشان مردم شیعه بابل را به مبارزات دامنه علیه شورش و فتنه بابیان در قلعه طبرسی هدایت نمود. همچنین در برابر تبلیغ گسترده مدعیان و پیروان بابیه ایستادند و به نقد عالمانه، اعتقادات و باورهای بابیه پرداختند. و با مبارزات دامنه دار خود در مقابل ملاحسین بشرویه و طاهره قره العین نگذاشت آنها وارد بارفروش شوند (شریف رازی، ۱۳۵۲: ۳/ ۱۵۹). سیدالعلماء و جمعی از علمای مازندران تفنگچیان برای حفظ و حراست خویش گماشتند و از حاکم مازندران کمک خواستند. پس از چندی جماعت بابیه از بار فروش بیرون شده در سوادکوه منزل کردند. بار دیگر به بارفروش بازگشتند. برای متفرق نمودن آنها عباسقلی خان سردار لاریجانی وارد بارفروش گردید و پس از مذاکرات زیاد موفق شد، آنها را به طرف تهران حرکت دهد. گروهی تفنگچی را با آنها روانه کرد که تا علی آباد با ایشان رفتند. بعد از مراجعت تفنگچیان گویا خسرو بیگ قادیقلایی در اموال آنها طمع کرد و این امر باز زد و خورد و درگیری میان یاران ملاحسین و خسرو بیگ شد که خسرو بیگ در درگیری به دست ملا حسین کشته شد. این پیروزی باعث شد ملاحسین و بابیان از ترک مازندران پشیمان شوند و به بقعه شیخ طبرسی که در نزدیکی آنها بود، بروند و در آنجا پناه بگیرند. از قضا در این هنگام بزرگان مازندران، برحسب فرمان، عزم سفر تهران کردند تا جلوس شاهنشاه ایران بر تخت را تهنیت گویند. ملاحسین سفر آنها را غنیمت شمرده و آسوده خاطر در قلعه طبرسی به ساختن قلعه پرداختند (اعتضاد السلطنه، ۱۳۶۲: ۴۱).

فرقه بابیه از ذیقعدة ۱۲۶۴ تا اوایل شعبان ۱۲۶۵ در قلعه طبرسی در مقابل قوای دولتی ایستادگی کرده اند و مسلماً بدون استحکامات نبودند. درست است که امروزه از این استحکامات جنگی و برج و خندق آن اثری برجای نیست. این استحکامات را به مرور زمان از بین برده اند چون بعید به نظر می رسد عده اندکی بدون داشتن استحکامات بتوانند نزدیک به ده ماه از خود دفاع کنند.

زعیم الدوله تبریزی می نویسد: «بشرونی [ملاحسین] وقتی به آنجا آمد وضعیت آن محل را چنین مناسب دید که آنجا را مرکز جنگ هولناک خود قرار دهد. پس شروع به ساختن پناهگاهها و کمینگاهها و بلند ساختن برج ها و دیوارها کرد. ابتدا شروع به ساختن قلعه هشت گوشی نمود که دارای هشت برج بلند بود. بالای هر برجی پناهگاه محکمی از شاخه های درختهای بزرگ بنا کرد و در دیوار آن پناهگاهها سوراخی قرار داد که سر تفنگ را در آن سوراخ ها بگذارند و تیراندازی کنند و نیز از آن روزنه ها مهاجمین را ببینند، آنگاه دور قلعه خندقی به عمق ده زراع کنند و خاک های آن را میان دیوار قلعه و خندق انباشتند، و یک تل مستطیلی را تشکیل دادند...»

(زعیم الدوله، ۱۳۴۶: ۱۴۱). اندکی بعد حاج محمدعلی بارفروشی معروف به «حضرت قدوس» نیز وارد قلعه شد و سرپرستی جماعت را که حدود چهار صد تن بودند، به عهده گرفت (کاشانی، ۱۳۲۸: ۱۶۰ و ۱۶۵).

این شورش که ابتدا کوچک به نظر می رسید، اندک اندک بالاگرفت و قوای محلی از عهده قلع و قمع آن بر نیامدند. لاجرم از تهران مهدقلی میرزا را به نام حاکم مازندران با قوای کمکی و توپخانه به مازندران اعزام داشتند و عباسقلی خان لاریجانی را نیز مأمور همراهی او را نمودند (کاشانی، ۱۳۲۸: ۱۶۲). از آنجایی که مهدی قلی خان و عباسقلی خان نتوانستند راه به جای ببرند و چون این خبر به گوش شاه رسید به بزرگان مازندران که حاضر در درگاه او بودند، فرما داد که لشکرآماده کنند و به جنگ بایه بروند. بزرگان مازندران حاضر در درگاه هریک به خویشان خود نامه نوشتند. بعد رسیدن احکام آنها به دست خویشانشان اول آقا عبدالله بردار حاجی مصطفی خان هزار جریبی دویست نفر از مردم هزارجریب را منتخب ساخته با تفنگچی سورتی به ساری آمد و با کمک دیگر قوای که به این منطقه آمدند، آقا عبدالله لشکر را برداشته و از آب رود تالار عبور نمود و به سمت قلعه شیخ طبرسی رفت و به ساختن سنگر و حفر خندق پرداخت. از جمله لشکریان دیگر که در این جنگ شرکت داشتند مردم اشرف بودند که به فرماندهی میرزاکریم خان اشرفی در این درگیری شرکت داشتند.

تفنگچیان اشرف برای خود سنگری ساختند. میرزا کریم خان به همراه آقا محمدحسن خان لاریجانی که در این کارزار حضور داشتند زمانی که به لشکر بایه رسیدند، میرزا کریم خان که از دور ملاحسین را دید به محمدحسن خان گفت سواری که دستارسیز به سر دارد نگاه کن، محمد حسن خان گلوله ای به سوی ملاحسین شلیک نمود و بر سینه ملاحسین فرود آمد و با وجود جراحت ملاحسین یاران خود را امر به بازگشت داد. با اینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله ها انداختند، ملاحسین خود را به قلعه رساند. ملاحسین در دم جان دادن مردم را سفارش نمود که حاج محمدعلی بارفروش را رها نکنید، سپس بایه را از خود دور کرده و به یاران خاص خود گفت نعلش مرادر جایی دفن کنید که کسی متوجه نشود. جسد وی را با در زیر دیوار مرقد شیخ طبرسی با جامه و شمشیر به خاک سپردند و سی نفر دیگر از جانبختگان بایه را نیز در قلعه دفن کردند (اعتضاد السلطنه، ۴۹-۵۱). در این گیرودار نیز جعفرقلی خان و برادرزاده اش طهماسب قلی خان به سپاه حکومتی پیوستند و چنانکه قبلاً درباره حضور ایشان همراه با لشکر هزارجریب در این ماجرا توضیح دادیم طهماسب قلی خان و جعفر قلی خان در جنگ با بایه کشته شده اند.

از آنجایی که مدت محاصره قلعه طبرسی به چهار ماه رسید، شاهنشاه به اهل مازندران خشم گرفت، سلیمان خان افشار را فرمان داد تا با لشگری به جانب مازندران روان شود. سلیمان خان بعد از ورود به مازندران قلعه را محاصره نمود و به سمت قلعه یورش برد. بابیان هرکس از لشکر را که نزدیک می شد به ضرب گلوله از پا در می آوردند. میرزا کریم خان اشرفی با جمعی از مردم اشرف به جانب قلعه حمله نمودند بابیان، علمدارلشکر را به ضرب گلوله به خاک افکندند، میرزا کریم خان خود علم را برداشته و موفق شد به بالای یکی از برج های قلعه برسد و علم را بر سر برج نصب کند، محمد صالح خان برادر جعفرقلی خان با سربازان خود را به بالای آن برج رساند، اما مهدی قلی خان چون بسیاری از سربازان خود را از دست داد دستور بازگشت را صادر نمود. میرزاکریم خان و محمد صالح خان نیز بازگشتند. در این زمان متوجه شدند که آذوقه قلعه در حال تمام شدن می باشد. آنها با ترک جنگ، محاصره قلعه را تنگ تر نمودند. از طرفی دروغ گویی حاج محمد علی نیز بر اصحاب معلوم شد، یارانش در عقیده خود دچار سستی شدند. ساکنان قلعه مخفیانه به فکر چاره افتادند نخست آقا رسول را، با یک گروه سی نفره راکه یک نفر از بزرگان گروه بایه بود با امان طلبیدن از مهدی قلی خان برای مذاکره فرستادند، اما یک نفر از مردم لاریجان بی اجازه به سوی او شلیک کردند و درگیری رخ داد که تعدادی از بایه کشته

و زخمی و بقیه به قلعه بازگشتند که بایه ساکن قلعه آنها را مرتد دانستن و همه را کشتند. بعد از این واقعه علف و آذوقه بایه رو به تمامی آورد به طوری که از برگ درختان و آلات و ادوات چرمی که داشتند نیم جوش ساخته و می خوردند. ناچار جماعت بایه زنهار طلبیدند. مهدی‌قلی خان گفت: هرگاه توبه نمایید و به مذهب اثنی عشری باز گردید، از مال و جان درامان خواهی بود. بعد از آن حاج محمدعلی بارفروشی با دویست و چارده نفر از جماعت بایه که باقی مانده بودند به خیمه مهدی‌قلی خان رفتند. مهدی‌قلی خان نتوانست جلوی سپاهیان خشمگین خود را بگیرد و تفنگچیان سورتیچی اشرف و لاریجانی‌ها عده ای از بایه را هلاک نمودند. مهدی‌قلی خان، حاج محمدعلی و چند نفر از سران بایه را زندانی کرد و راهی قلعه طبرسی شد، در آنجا از استحکام برج‌ها و خاک ریزها و چاه‌ها و راه‌های که بایه ساخته بودند، تعجب کرد و اموالی که بایه به غارت بردند را برداشته و از قلعه خارج شد. سیدالعلماء و دیگر اهالی بر قتل حاج محمد علی و بزرگان بایه فتوا دادند و تمام بایه را همراه با حاج محمد علی در سبزه میدان بارفروش مقتول ساختند (اعتضادالسلطنه، ۵۲-۵۹).

بعد از این واقعه هنگامی که میرزا حسینعلی نوری به سمت قلعه طبرسی می رفت او را با یازده سوار دستگیر نمودند و به آمل به تکیه و مسجد نیکی‌ها آوردند، همراهانش ملا باقر تبریزی، حاجی میرزا جان کاشی، ملازین العابدین و میرزا یحیی بودند. طاهره قره‌العین نیز که از نور قصد رفتن به قلعه طبرسی را نمود دستگیر و به تهران اعزام شد. بدین ترتیب مأموریت افواج دولتی مازندران برای سرکوب این شورش با موفقیت به اتمام رسید.

نتیجه‌گیری

با بررسی زمینه‌های تاریخی و علل و عوامل حضور خاندان هزار جریبی در سرکوب شورش قلعه طبرسی چنین مستفاد می‌شود که قاجارها با این خاندان نیز به‌سان سایر خاندان‌های حکومت‌گر زمین دار محلی نوعی رابطه دو جانبه برقرار نموده بودند. شرکت در نیروهای آقامحمدخان در سرکوب مخالفانش چون زندیه و شرکت در جنگ‌های ایران و روسیه و حضور در سرکوب بایه در شورش قلعه طبرسی یکی از اولین جنگ‌های داخلی بایه در مازندران بود که در سال ۱۲۶۵ قمری اتفاق افتاد، از جمله همکاری این خاندان با قاجارها تا قبل از دوران مشروطیت بود. در مقابل این همکاری‌ها قاجارها نیز آنها را به عنوان حاکمان شاهرود و بسطام و گرگان و بخش‌های از بهشهر منصوب نمودند. همین امر باعث شد که این خاندان برای ایجاد امنیت در منطقه تحت نفوذ خود، حکم شاه قاجار را مبنی بر سرکوب شورش بایه بپذیرند و در این راه حتی بهترین سرداران خود را از دست بدهند. همچنین واقعه قلعه شیخ طبرسی نقطه عطفی در تاریخ نهضت بابی به حساب می‌آید و نشان دهنده عزم جدی دولت قاجار برای سرکوبی این شورش بود. همچنین نشانگر آنست که این شورش برای حکومت قاجار از نظر نظامی و اجتماعی چالش‌های جدی ایجاد کرد. این واقعه همچنین بازتاب دهنده تنش‌های مذهبی و اجتماعی دوران قاجار بود و توانست بر تاریخ مازندران و ایران تأثیر بگذارد.

کتاب‌نامه

- اشراق خاوری، عبدالحمید (۱۹۹۱م)، مطالع الانوار، بی جا: مؤسسه مرآت
- اعتضاد السلطنه علی قلی خان (۱۳۴۱) فتنه باب توضیحات و تحقیقات عبدالحسین نوایی تهران بابک
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۳)، المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران: اساطیر

- افراسیابی، بهرام (۱۳۷۱)، تاریخ جامع بهائیت (نوسامانی)، تهران: انتشارات سخن
- اقبال، عباس (۱۳۸۴)، تاریخ ایران (قسمت دوم بعد از اسلام تا قاجاریه)، تهران: انتشارات نگارستان کتاب
- جانی کاشانی، حاج میرزا (۱۳۲۸)، نقطه الکاف، به اهتمام ادوارد برون، لیدن: بریل
- رابینو، ه ل (۱۳۶۵)، مازندران استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی
- ریاحی، علی اصغر (۱۳۷۹)، سیمای جغرافیای هزار جریب بهشهر، تهران: آیندگان
- زاهد زاهدانی، سعید (۱۳۸۰)، بهائیت در ایران، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- زعیم الدوله تبریزی، میرزا محمد مهدی (۱۳۴۶)، مفتاح باب الایواب (تاریخ باب و بهاء)، ترجمه شیخ حسن فرید گلپایگانی، تهران: فراهانی
- سپهر، محدثی خان (۱۳۷۷)، ناسخ التواریخ به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر
- شریف رازی، محمد (۱۳۵۳)، گنجینه دانشمندان، قم: اسلامیة
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۵)، ایران در دوره ی سلطنت قاجار، تهران: انتشارات مدیر
- عسگری، علی بابا (۱۳۵۰)، اشرف البلاد، تهران: بی نا
- قدیانی، عباس (۱۳۸۱)، تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، تهران: فرهنگ مکتوب
- قلعه بندی، سید حسن (۱۳۴۷)، تاریخ و جغرافیای شهرستان بهشهر، ساری: چاپ اثر
- کمبریج (۱۳۷۲)، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران: صهبا
- منصوریان، نورعلی (۱۳۸۹)، سارو، قم: انتشارات جباری
- مقصودلو، حسینقلی خان (۱۳۶۲)، مخابرات استرآباد، به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت، ج ۲، تهران: تاریخ ایران
- مehجوری، اسماعیل (۱۳۴۵)، تاریخ مازندران، ج ۲، ساری: اثر
- میرزا ابراهیم (۱۳۵۵)، سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و...، به کوشش مسعود گلزاری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- نبیل زرنندی (بی تا)، تلخیص تاریخ نبیل، نسخه الکترونیکی، بی جا، بی نا
- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۳۹)، روضه الصفای ناصری، ج ۹، قم: بی نا